



عیسی مسیح ، موضوع اصلی ایمان ما

انجیل متی عیسی می فرماید: "ای پدر ، ای خداوند آسمان و زمین ، تو را سپاس می گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده دلان آشکار ساخته ای ، آری ای پدر خواست تو چنین بود" (باب ۱۱ آیه ۲۵-۲۶). پیام مهم آیات فوق می شود اینطور خلاصه کرد : ایمان مسیحی عبارت است از محصول فعالیت روح القدس در قلب ایماندار و هدف اصلی این فعالیت هدایت شخص ایماندار بسوی عیسی مسیح که مرد و رستاخیز نمود می باشد.

بنابراین می شود گفت ایمان طبق این آیات یک ملاقاتی است با شخص زنده عیسی مسیح جهت ایجاد ارتباط حقیقی با او می باشد. ما مسیحیان به کتاب و مکتب ، به دکتترین و ایدئولوژی دینی و حتی به یک سیستم مذهبی هم ایمان نداریم ، ایمان ما به عیسی مسیح است که فرمودند : "من راه و راستی و حیات هستم . هیچ کس جز بوسیله من نزد پدر نمی آید به من ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است یقین بدانید هر که به من ایمان بیاورد آنچه را من می کنم خواهد کرد و حتی کارهای بزرگتری هم انجام خواهد داد زیرا من نزد پدر میروم" (انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۶ و ۱۱-۱۲). تاریخ دو هزار ساله کلیسا به ما میاموزد که کسانی که به نحو احسن رسالت نجاتبخش مسیح انجام داده و مژده انجیل را به ملت‌های مختلف رسانیده اند افرادی بودند که ایمانی زنده و ریشه دار داشتند که ثمره ملاقات ایشان با شخص عیسی مسیح بود. این ملاقات باعث شد که کل زندگی خود را جهت رساندن مژده انجیل به هم‌نوعان

دوستان گرامی ، سعی کنیم بیشتر از این «سال ایمان» استفاده کرده و تعمق خود را در «ایمان مسیحی» ادامه دهیم تا اینکه بتوانیم هر چه بیشتر از فیض این عطیه گرانبها برخوردار شویم . در این مقاله نیز می خواهیم به برخی از برداشتهای نادرست و کج که درباره ایمان داریم اشاره کنم . شاید بعضی ها فکر کنند که ایماندار بودن به معنی انباشتن اطلاعات و داشتن تحصیلات عالی درباره شخص عیسی مسیح است ، یا اینکه قدرت سخن گفتن و موعظه کردن و نوشتن درباره او و یا پذیرفتن حقایق ایمانی و عقیدتی که کلیسا رسماً درباره او اعلام نمود باشد ، چنین طرز تفکر درباره «ایمان» بر طبق تعالیم انجیل مقدس مقدس نبوده و اشتباه است . اگر چه کوشش کردن جهت کسب علم و معرفت و ارتقاء سطح معلومات و دانش درباره راز مسیح کاری بسیار ضروری و مفید است اما به تنهایی کافی نیست تا اینکه منشاء یک ایمان زنده و پربار باشد.

پولس رسول جهت توضیح این مطلب اینطور می فرماید: "ای دوستان من ، وقتی من برای اعلام اسرار الهی به نزد شما آمدم . با فصاحت و فلسفه انسانی نیامدم ، زیرا من تصمیم گرفته بودم تا زمانی که در میان شما هستم ، همه چیز جز عیسی مسیح مصلوب شده را فراموش کنم . من با ضعف و با ترس و لرز به میان شما آمدم و سخن و پیام خود را با دلایل مجذوب کننده فلسفی بیان نکردم ، بلکه آنرا با روح القدس و قدرت او به ثبوت رسانیدم تا ایمان شما بر قدرت خدا متکی باشد نه بر فلسفه انسانی" (رساله اول به قرنتیان باب ۲ آیه ۱-۵). همچنین در

خود وقف نمایند و حتی برای رسیدن بدین هدف فیض شهادت را قبول کنند. کلیسای شرق که به کلیسای شهیدان ملقب شد و ما مسیحیان امروز فرزندان آن هستیم، گذشته ای بسیار افتخار آمیز در این زمینه دارد. بین کلیساهای مسیحی کلیسای شرق یکی از اولین کلیساهای است که بیشترین زجرها، شکنجه ها و مرگهای گوناگون متحمل شد تا اینکه ایمان خود را به مسیح پسر خدا و نجات دهنده عالم با کمال شجاعت و اطمینان ابراز کند و از این راه توانست ملت‌های زیادی را از فیض ایمان مسیحی مستفیض گردد. فعالیت‌های رسولی و بشارتی کلیسای شرق در طول قرون گذشته نشان می‌دهند که ایمان به مسیح منشأ قدرت و خلاقیت بوده و هرگز نمی‌تواند عقیم و بی‌ثمر باشد.

دوستان عزیز: «سال ایمان» این سئوالات بسیار مهم را از ما می‌کند: عیسی مسیح برای ما کیست؟ از چه جایگاهی در قلب ما برخوردار است؟ چه تجربیاتی از حضور وی در زندگی‌مان بدست آورده ایم؟ آیا آماده ایم جهت وفادار ماندن نسبت به او تا آخر رنجها، سختیها و اگر لازم باشد مرگ را تحمل کنیم؟ آیا مسیحی بودن و جزو پیروان عیسی مسیح شدن منشأ شادی و امیدواری است برای ما؟ آیا عمیقاً به ظهور با شکوه او در آخرالزمان ایمان داشته و از ته دل و جان در انتظار او بسر می‌بریم؟ با کمال فروتنی و فقر روحانی قبول کنیم که با قدرت خودمان نمی‌توانیم پاسخ صحیح این پرسشها را پیدا کنیم. راهنما و هدایت کننده ما در این مورد روح القدس است، اوست که میتواند ما را به کل حقیقت که در زندگی، مرگ و رستاخیز خداوند ما عیسی مسیح تجلی یافت رهبری کند. عیسی به شاگردانش فرمود: "وقتی او که روح راستی است بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد، زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط درباره آنچه بشنود سخن میگوید و شما را از امور آینده باخبر می‌سازد. او مرا جلال خواهد داد، زیرا حقایقی را که از من دریافت کرده بشما اعلام خواهد نمود" (انجیل یوحنا باب ۱۶ آیه ۱۳-۱۴).

این روح القدس است که با فیض تعمید که دریافت کرده ایم در ما ساکن شد تا اینکه آتش محبت مسیح در قلب

ما مشتعل سازد، اوست که ما را با راز شگفت انگیز خدای واحد و سه گانه آشنا کرد، رازی که پایه ایمان ما مسیحیان میباشد. با کمک اوست که در پیشگاه خدا فریاد میزنیم: «با، ای پدر» و از این راه شهادت میدهیم که خدا پدر ماست و ما فرزندان او هستیم (رجوع شود به رساله به رومیان باب ۸ آیه ۱۶-۱۶).

دعا کنیم تا «سال ایمان» سال بازگشت بسوی عیسی مسیح باشد، به او که مظهر ایمان کامل ماست چشم بدوزیم. از او یاد بگیریم تا یک زندگی مقدس، پاک و زیبا داشته باشیم، همانند او محبت را به عنوان تنها انگیزه زندگی خود قرار دهیم، محبتی که میتواند ما را تا قربانی کردن جان خود در راه دیگران سوق دهد و همیشه پیروز است. بدون شک و تردید می‌توان گفت: بهترین و مؤثرترین راه جهت شهادت دادن و انتقال نور ایمان مسیحی به دیگران راه محبت است، راهی که سرور و نجات دهنده ما عیسی مسیح و همچنین جمیع شهدا و مقدسین پیمودند. محبت ما به دیگران جلوه ایست از محبت خدا نسبت به همه مردم زیرا او میخواهد که همه ملت‌ها از راه ایمان آوردن به مسیح نجات یابند.

ای روح القدس، از تو می‌خواهیم که «سال ایمان» فرصتی باشد تا هر چه بیشتر شیفته و فریفته مسیح باشیم. با عشقی پاک و ایمان زنده از پیروان وفادار او باشیم. او را توسط دعای انفرادی و دسته جمعی و همچنین از راه خدمت کردن به هم‌نوعان خود مخصوصاً کسانی که نیازمند و در رنج هستند ملاقات کنیم. آمین

خدمتگزار شما

رمزی گرمو

اسقف اعظم کلیسای آشوری کلدانی کاتولیک تهران

مجله آمریکایی «نیوزویک» در شماره جدید خود مطلبی را به پزشک متخصص مغز و اعصاب اختصاص داده است که به گفته خودش، هفت روز «زندگی‌ای با هوش غیرانسان» را تجربه کرده است، تجربه‌ای که وی آن را حسی شیرین و «آن جهانی» می‌داند. وی از دنیایی سخن می‌گوید که اتحاد اساس آن است و آن قدر زیباست که «پنج ثانیه اش ارزش عمری انتظار را دارد». دکتر «ایبن الکساندر» که تجربه خود از مرگ و نیستی را در مطلب ویژه مجله «نیوزویک» به رشته تحریر در آورده، می‌نویسد: به عنوان یک جراح مغز هیچگاه به پدیده تجربه‌های جهان پس از مرگ و چنین مقولاتی باور نداشتیم. پدرم هم مانند خود من جراح مغز و اعصاب بود و من نیز به تبعیت از او راه خود را در دنیای علم پی گرفتم و جراح مغز شدم و در دانشگاه‌های زیادی از جمله «دانشگاه هاروارد» به تدریس این شاخه از علم پزشکی پرداختم. بنابراین، کاملاً می‌دانم در مغز آدم‌هایی که ادعا می‌کنند آن جهان را تجربه کرده‌اند چه می‌گذرد.

مغز آدمی از مکانیسم اعجاب آور و در عین حال فوق العاده ظریفی برخوردار است، کفایت اندکی از اکسیژن دریافتی مغز بکاهید تا واکنش نشان دهد. با چنین اوصافی، برایم جای تعجب چندانی نداشت که آدم‌هایی را ببینم که بعد از گذران دوره درمانی پس از آسیب‌های جدی و بازیابی هوشیاری خود، از تجربه‌های شگفتشان افسانه‌سرای‌ها کنند. اما هرچه می‌گفتند هرگز بدان معنا نبود که چنین بیمارانی در دنیای واقعی به جایی سفر کرده باشند. مورد من نیز از دو جهت با تجربه همه این بیماران متفاوت بود؛ اول اینکه بخش کورتکس مغز من به طور کامل از کار افتاده بود و دوم اینکه در تمام مدت اغما نشانه‌های حیاتی من تحت نظارت دقیق پزشکان قرار داشت و پیوسته ثبت می‌شد.

این را هم بگویم که پیش از این‌ها، تعریفی که از خودم داشتم یک مسیحی معتقد بود که چندان هم عامل به فرائض دینی نیست. با این وجود از کسانی که علاقه‌مند بودند عیسی مسیح را موجودی فراتر از یک آدم خوب معمولی به حساب آورند هم کینه‌ای به دل نداشتم. حرف آنهایی را می‌فهمیدم که دوست داشتند باور کنند که بالاخره یک جایی در این دنیا خدایی هم هست و در دلم بهشان غبطه می‌خوردم که این ایمان بدون شبهه چه آرامشی را برایشان به ارمغان آورده. با این همه، به عنوان یک دانشمند می‌دانستم که خودم نباید چنین باورهایی داشته باشم.

اوضاع بدین منوال بود تا اینکه سال ۲۰۰۸ رسید و در حالی که بخش «نئوکورتکس» مغزم از کار افتاده بود، هفت روزی را در حالت اغما به سر بردم. در غیبت یک نئوکورتکس فعال، چیزی را تجربه کردم که موجب شد باور کنم که برای وجود هوشیاری پس از مرگ هم دلیل علمی وجود دارد. همینجا بگویم چون می‌دانم شکاک‌یون چه نظری راجع به چنین حرف‌هایی دارند، داستاتم را با منطق و زبان علمی «یک دانشمند» بازگو خواهم کرد، یعنی همان چیزی که هستم.

اوایل صبح خیلی زود، حدود چهار سال پیش با یک سردرد شدید از خواب بیدار شدم. تنها به فاصله چند ساعت، کورتکس مغزم کاملاً از کار افتاد. کورتکس بخشی است که کنترل اندیشه‌ها و احساسات ما را برعهده دارد و باعث تمایز ما از دیگر جانداران است. پزشکان بیمارستان عمومی «لینچبرگ» در ایالت ویرجینیا، که دست برقضا خودم هم آنجا به عنوان جراح مغز و اعصاب کار می‌کردم، به این نتیجه رسیدند که دچار نوعی مننژیت نادر شده‌ام که بیشتر در نوزادان دیده می‌شود. باکتری «ای کولی» افتاده بود به جان مایع مغزی نخاعم و ذره ذره مغزم را می‌خورد.

آن روز صبح، وقتی به اتاق اورژانس رفتم، اوضاعم آنقدر بد بود که امید چندانی به بهبود و ادامه زندگی در قالب چیزی فراتر از یک گیاه وجود نداشت. مدتی زیادی نگذشت که همان روزنه امید هم از دست رفت. هفت روز در اغمای کامل بودم، بدنم به هیچ محرکی پاسخ نمی‌داد و فعالیت‌های عالی مغزم کلاً مختل شده بود.

در چنین شرایطی هیچ توجیه علمی‌ای برای این حقیقت وجود ندارد که در حالی که بدنم در اغما کامل به سر می‌برد، ذهنم، هوشیاریم، خود خویشتنم، حی و حاضر بود. نورون‌های کورتکس مغزم به واسطه حمله باکتریایی فلج شده بودند، اما نوعی هوشیاری و معرفت ورای ظرفیت‌های مغزی مرا به بُعد دیگری از این کائنات برد، بُعدی که حتی خوابش را هم هرگز ندیده بودم و هیچگاه در زمره باورمندانیش نیز قرار نداشتم.

باری، ماه‌ها سپری شد تا بتوانم برای خودم هضم کنم که چه بر من گذشت. سوای غیرممکن بودن وجود هرگونه هوشیاری در شرایطی که داشتم، چیزهایی که آن موقع تجربه کرده بودم برای خودم هم به هیچ وجه توجیه پذیر نبود: اول، یک جایی در میان ابرها بودم. ابرهایی بزرگ و پُف کرده به رنگ صورتی و سفید که در مقابل آسمان «آبی تیره» تضاد مشهودی ساخته بود.

بالتر از ابرها - بی نهایت بالاتر - دسته دسته موجوداتی شفاف و نورانی در آسمان این طرف و آن طرف می‌رفتند و خطوط ممتدی را دنبال خود در فضا بر جا می‌گذاشتند. پرنده بودند یا فرشته؟ نمی‌دانم. بعدها که برای توصیف این موجودات دنبال واژه مناسب می‌گشتم این دو کلمه به ذهنم رسید، اما هیچ یک از این دو حق مطلب را درباره این موجودات اثیری ادا نمی‌کند که اساساً از هر آنچه در این کره خاکی می‌شناسم تفاوت داشتند، چیزهایی بودند پیشرفته‌تر و متعالی‌تر.

در دنیایی که بودم، دیدن و شنیدن دو مقوله جدا از هم نبود. انگار که نمی‌شد چیزی را ببینی یا بشنوی و به بخشی از آن بدل نشوی. هرچه که بود متفاوت بود و در عین حال بخشی از چیزهای دیگر، مثل طرح های درهم تنیده فرش های ایرانی... یا نقوش بال یک پروانه.

اما از این همه شگفت‌آورتر، وجود «فردی» بود که مرا همراهی می‌کرد؛ یک زن.

جوان بود و جزئیات ظاهری او را به طور دقیق به یاد دارم. گونه‌هایی برجسته و چشمانی به رنگ آبی لاجوردی داشت و دو رشته گیسوان طلایی-قهوه‌ای در دو طرف صورت، چهره زیبایش را قاب گرفته بود. بار اول که او را دیدم روی یک سطح ظریف و نقش دار حرکت می‌کردیم که بعد از لحظه ای فهمیدم بال یک پروانه بود. میلیون‌ها پروانه دورمان را گرفته بودند و در رقص هماهنگ امواجی که ساخته بودند به جنگلزارهای پایین سرازیر می‌شدند و مجدد به بالا و دور ما اوج می‌گرفتند. انگار که رودی از زندگی و رنگ در هوا جریان داشت. لباس زن ساده بود، مثل یک کشاورز. اما رنگ‌هایش همان ویژگی درخشان، تأثیرگذار و سرشار از زندگی‌ای را داشت که در دیگر چیزهای حاضر در آن مکان به چشم می‌خورد.

زن به من نگاهی انداخت، جوری که می‌گویم تنها پنج ثانیه از آن نگاه ارزش تمام زندگی تا آن لحظه را دارد و هر چه قبل از آن به سرتان آمده باشد، دیگر اهمیتی ندارد. نگاهش عاشقانه نبود. دوستانه هم نبود. نگاهی بود که وراى تمامی اینها بود و فرای همه مراحل عشقی که این پایین در زمین شناخته‌ایم. چیزی برتر بود که همه انواع دیگر عشق را درونش داشت ولیکن از همه آنها بزرگتر بود.

زن بدون اینکه واژه‌ای بر زبان آورد با من حرف زد. پیامش مثل نسیمی به درونم نفوذ کرد و همانجا در دم فهمیدم که همان است. فهمیدم دنیای دور و برمان نه رویا است و نه گذرا و بی‌اساس است، بلکه حقیقی است.

پیامی که از زن گرفتم سه بخش داشت، که اگر بنا باشد به زبان زمینی ترجمه‌اش کنم، چیزی شبیه به این خواهد شد:

«بسیار معشوقی و نازنین، تا همیشه».

«هیچ ترسی نداری».

«هیچ اشتباهی مرتکب نخواهی شد»

فیزیک نوین می‌گوید که جهان پیرامون ما یکپارچه و غیرمنفک است. اگرچه به ظاهر در دنیایی از تفاوت‌ها زندگی می‌کنیم، برپایه قوانین فیزیک، زیر این ظاهر متفاوت هر شیء و هر رویدادی در هستی در پیوند کامل با اشیا و رویدادهای دیگر است و به بیان دیگر «فرق باطن» وجود ندارد.

تا پیش از تجربه‌ام، همه این نظرات برایم جنبه انتزاعی داشتند و درک‌ناپذیر، اما امروز حقیقت‌های زندگی را تشکیل می‌دهند. به این باور رسیده‌ام که کائنات بر اساس وحدت ایجاد شده است. اکنون می‌دانم که عشق را هم باید به این معادله افزود. دنیایی که من در اغمای بدون مغز انسانیم تجربه کردم همانی بود که آلبرت انیشتین و عیسی مسیح، هر دو، از آن سخن گفته‌اند و صد البته که هر کدام با روش بسیار متفاوت خودشان.

من سال‌های سال به عنوان جراح مغز و اعصاب در معتبرترین مؤسسات جهانی خدمت کرده‌ام. می‌دانم که بسیاری از همکارانم بر این باور پافشاری می‌کنند که مغز، و به ویژه کورتکس، این عضو کلیدی، سر منشأ هوشیاری خاص نوع آدمی است. خود من هم همین طور فکر می‌کردم. اما این باور، این نظریه امروز در برابر من رنگ باخته و آنچه بر من گذشت در پهنه باورهایم جایی برای آن باقی نگذاشت. از همین رو قصد دارم باقیمانده عمرم را به بررسی ذات راستین هوشیاری پردازم و به همکارانم در عرصه علم و نیز به جهانیان نشان بدهم که ما پدیده‌هایی بسیار بسیار فراتر از مغزهای فیزیکی خود هستیم.

در دنیای امروز بسیاری بر این عقیده‌اند که واقعیت معنوی دین در دنیای مدرن قدرت خود را از دست داده و علم، در برابر ایمان، راه رسیدن بشر به واقعیت وجود است. پیش از این تجربه، من نیز تا حد زیادی در صف طرفداران این مکتب بودم، اما امروز متوجه شده‌ام که این دیدگاه به شدت ساده‌انگارانه است. تصویر مادی‌گرا از کالبد و مغز به عنوان مولدان هوشیاری، و نه ظرف آن، محکوم به شکست است. در مقابل، تلقی نوینی از کالبد و ذهن ظهور خواهد کرد که هم اکنون هم نشانه‌هایش را می‌توان مشاهده کرد. این دیدگاه نو به همان میزان مبتنی بر دین است که بر دانش استوار و غایتش را چیزی قرار خواهد داد که بزرگترین دانشمندان بیش و پیش از هر چیزی در طول تاریخ بشری همواره در جستجوی آن بوده‌اند؛ چیزی به نام حقیقت.

کلینیک خدا

به کلینیک خدا رفتم تا چکاپ همیشگی ام را انجام دهم، فهمیدم که بیمارم ...

خدا فشار خونم را گرفت، معلوم شد که مهربانیم پایین آمده.

زمانی که دمای بدنم را سنجید، دماسنج ۴۰ درجه اضطراب نشان داد.

آزمایش ضربان قلب نشان داد که به چندین گذرگاه عشق نیاز دارم، تنهایی سرخرگهایم را مسدود کرده بود ...

و آنها دیگر نمی توانستند به قلب خالی ام خون برسانند.

به بخش ار توپدی رفتم چون دیگر نمی توانستم با دوستانم باشم و آنها را در آغوش بگیرم. بر اثر حسادت زمین خورده بودم و چندین شکستگی پیدا کرده بودم ...

فهمیدم که مشکل نزدیک بینی هم دارم، چون نمی توانستم دیدم را از اشتباهات اطرافیانم فراتر ببرم.

زمانی که از مشکل شنوایی ام شکایت کردم معلوم شد که مدتی است که صدای خدا را آنگاه که در طول روز با من سخن می گوید نمی شنوم ...!

خدای مهربان برای همه این مشکلات به من مشاوره رایگان داد و من به شکرانه اش تصمیم گرفتم از این پس تنها از داروهایی که در کلمات راستینش برایم تجویز کرده است استفاده کنم:

هر روز صبح یک لیوان قدردانی بنوشم. قبل از رفتن به محل کار یک قاشق آرامش بخورم. هر ساعت یک کیسول صبر، یک فنجان برادری و یک لیوان فروتنی بنوشم.

زمانی که به خانه برمیگردم به مقدار کافی عشق بنوشم.

و زمانی که به بستر می روم دو عدد قرص وجدان آسوده مصرف کنم.

امیدوارم خدا نعمتهایش را بر شما سرازیر کند: رنگین کمانی به ازای هر طوفان، لبخندی به ازای هر اشک، دوستی فداکار به ازای هر مشکل، نغمه ای شیرین به ازای هر آه، و اجابتی نزدیک برای هر دعا. جمله نهایی :

عیب کار اینجاست که من " آنچه هستم " را با " آنچه باید باشم " اشتباه می کنم، خیال میکنم آنچه باید باشم هستم، در حالیکه آنچه هستم نباید باشم.

مزمور ۱۹

سرودی در وصف خدای آفریننده

آسمان جلال خدا را بیان می کند و فلک از عمل دستهایش خبر می دهد. روز سخت می راند تا روز و شب معرفت را اعلان می کند تا شب. سخت نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی شود. قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون. خیمه ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل داماد از حجله خود بیرون میآید و مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی می کند. خروجش از کرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.

زندگیت را در تاریکی و روشنایی بپذیر
در خانه کسی را که در رنج است بزن
در همه چیز و همه کس جنبه مثبت را پیدا کن
بدیی که در حق تو شده ، بگذار کنار
با کسی که بر خلاف تو است ، بگو مگو نکن
پیش آنانی که تنها هستند ، برو
خوشحال شو وقتی می بینی کسی راه درست را می رود
یک قلب و دو دست داری تا آنکه در زحمت است ، کمک کنی
از آن کس که می تواند کارها را بهتر از تو انجام دهد ، یاد بگیر
با یک لبخند ، ناراحتی دیگران را کمتر کن
در وقت سختی ، آرام باش
اجازه نده که ناراحتی و رنج تو روی دیگران سنگینی کند
هر که پشیمان شود ، عذرش را بپذیر
در سکوت با ایمان و در دل دعا کن
با آرامش خودت شخص عصبی و ناراحت را آرام کن
آن کس که زندگی و فکرش با تو بسیار متفاوت است ، احترام بگذار
بخصوص در برابر آنکه عادت به دعوا دارد ، متین باش
از اشتباهات و ضعف دیگران نگو
در مقابل هر کسی که به تو نزدیک می شود ، عاقل رفتار کن
سعی کن درد آنکه از دردش می گیری ، بفهمی.

مزمور ۱۹

سرودی در وصف خدا بخاطر اعطای کلامش

شریعت خداوند کامل است و جان را بر می گرداند ؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می گرداند. فرایض

خداوند راست و دل را شاد می سازد.

امر خداوند پاک است و چشم را روشن می کند. ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابدالابد. احکام خداوند حق و تماماً

عدل است. از طلا مرغوبتر و از زر خالص بسیار. از شهد شیرین تر و از قطرات شانه غسل. بنده تو نیز از آنها متنبه

می شود ، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.

از دست خواهد داد.^{۳۰} این غلام بی فایده را به تاریکی بیندازید جایی که گریه و دندان بر دندان سائیدن وجود دارد.»

عیسی از ما می خواهد که مطابق انجیل زندگی کنیم چون این بهترین راه خوشبخت زندگی کردن است.

گنج حقیقی: در زمان مسیح ، قنطار یک واحد پول بود. یک قنطار برابر با هفده سال کار یک کارگر بود ، یعنی به راستی یک ثروت!

اما دقت کنید که عیسی در اینجا ما را تشویق به پول در آوردن نمی کند یا اینکه نمی خواهد بگوید که هر آدم پولداری ، آدم خوبی است.

در این مثل آقای این غلامان همان خداوند است و این غلامان نشانگر هر یک از ما می باشند. گنجی که خدا به ما می سپارد ، همان کلامش است.

هر یک از ما ایمانداران در حد خودش از سوی خدا دعوت شده تا بر حسب کلام مقدس خدا زندگی کند ؛ آنچنان که ثمرات این کلام در زندگی ایماندار دیده شود ؛ مثلاً محبت کردن ، بخشیدن ، اطمینان کردن و اطمینان دادن. یعنی دقیقاً همان کارهایی که خدا برای ما کرده است. البته هر انسانی آزاد است که کلام خدا را بپذیرد یا آن را رد کند. اما آنکه کلام خدا را می پذیرد و با آن زندگی می کند ، با خود- خداست.

زندگی برای ما یک هدیه از خداست

خدا به ما زندگی داد و از طرف دیگر کلامش را در اختیار ما نهاد تا بتوانیم از هدیه ای که به ما داده یعنی زندگی درست استفاده کنیم.

آن غلامی که گنجی که خدا به او سپرد- یعنی کلام را- بی هدف در گوشه ای رها کرد ، چون نمی خواست مجبور شود مثل یک انسان کامل زندگی کند. به همین دلیل تنها ماند و همین باعث بدبختی او شد.

^{۱۴} «پادشاهی خدا مانند مردی است که می خواست سفر کند ، پس غلامان خود را خوانده تمام ثروتش را به آنان سپرد^{۱۵} و به هر یک به نسبت توانائیش چیزی داد- به یکی پنج کیسه زر (قنطار) و به دیگری دو کیسه ، و به سومی یک کیسه ، و پس از آن به سفر رفت.^{۱۶} مردی که پنج کیسه زر داشت زود رفت و با آنها تجارت کرد و پنج کیسه زر سود برد.^{۱۷} همچنین آن مردی که دو کیسه زر داشت دو کیسه دیگر سود آورد.^{۱۸} اما آن مردی که یک کیسه زر به او داده شده بود رفت و زمین را کند و پول ارباب خود را پنهان کرد.^{۱۹} بعد از مدت زیادی ارباب برگشت و با آنها به تصفیه حساب پرداخت .^{۲۰} کسی که پنج کیسه زر به او داده شده بود آمد و پنج کیسه ای را هم که سود برده بود با خود آورد و گفت: «تو این پنج کیسه را به من سپرده بودی ، این پنج کیسه دیگر هم سود آن است.»^{۲۱} ارباب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و امین ، تو در امر کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی ، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.»^{۲۲} آنگاه مردی که دو کیسه زر داشت آمد و گفت: «تو دو کیسه به من سپردی ، این دو کیسه دیگر هم سود آن است.»^{۲۳} ارباب گفت: «آفرین ، ای غلام خوب و امین تو در کار کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.»^{۲۴} سپس مردی که یک کیسه به او داده شده بود آمد و گفت: «ای ارباب ، من می دانستم که تو مرد سختگیری هستی ، از جایی که نکاشته ای درو می کنی و از جایی که نپاشیده ای جمع می نمائی^{۲۵} پس ترسیدم و رفتم و طلای تو را در زمین پنهان کردم. بفرما ، پول تو این جا است.»^{۲۶} ارباب گفت: «ای غلام بد سرشت و تنبل ، تو که می دانستی من از جایی که نکاشته ام درو می کنم و از جایی که نپاشیده ام جمع می کنم ،^{۲۷} پس به همین دلیل می باید پول مرا به صرافان می دادی تا وقتی من از سفر بر می گردم آن را با سودش پس بگیرم.»^{۲۸} کیسه زر را از او بگیرد و به آن کس که ده کیسه دارد بدهد،^{۲۹} زیرا آن کس که دارد به او بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و آنکس که ندارد حتی آنچه را هم که دارد

اخبار و تقویم کلیسایی

- یکشنبه ۱۲ آبان ۹۲ = ۳ نوامبر ۲۰۱۳، یکشنبه اول تقدیس کلیسا.
رساله: اول قرنتیان فصل ۱۲ آیه ۲۸ الی فصل ۱۳ آیه ۱-۱۳
انجیل: متی فصل ۱۶ آیه ۱۳-۱۹
- یکشنبه ۱۹ آبان ۹۲ = ۱۰ نوامبر ۲۰۱۳، یکشنبه دوم تقدیس کلیسا.
رساله: عبرانیان فصل ۸ آیه ۱ الی فصل ۹ آیه ۱-۱۰
انجیل: متی فصل ۱۲ آیه ۱-۲۱
- یکشنبه ۲۶ آبان ۹۲ = ۱۷ نوامبر ۲۰۱۳، یکشنبه سوم تقدیس کلیسا.
رساله: عبرانیان فصل ۹ آیه ۵-۱۵
انجیل: یوحنا فصل ۲ آیه ۱۲-۲۲
- یکشنبه ۳ آذر ۹۲ = ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳، یکشنبه چهارم تقدیس کلیسا.
رساله: عبرانیان فصل ۹ آیه ۱۶-۲۸
انجیل: متی فصل ۲۲ آیه ۴۱ الی فصل ۲۳ آیه ۱-۲۲

من هستم ، برای نا امیدان ، امید

برای گناهکاران ، بخشش

برای جویندگان ، حقیقت

برای بیماران ، شفا

برای گمشدگان ، نجات

برای مضطربان ، آرامش

برای طردشدگان ، پناهگاه

برای اسیران ، آزادی

برای کوبیدگان ، قوت

برای ماتمیان ، شادی

من هستم ، آرامش ، نجات ، شادی ، حقیقت ، شفا ، آزادی ، پناهگاه ، قوت ، امید ، بخشش